**اصول: اوامر، جلسه ۴۴: دوشنبه ۲۸/۸/۱۴۰۳**

**استاد سید محمدجواد شبیری**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

امروز می‌خواهیم در مورد کلمۀ کُرِهَ صحبت کنیم، کلمۀ مکروه و مفادش. در آیات قرآن مادۀ کَرَهَ موارد زیادی به کار رفته، ولی غالبا کارِه‌اش غیر از خداوند هست، و لو کره الکافرین امثال اینها آنها در محل بحث ما نیست، بحث ما جایی هست که کلمۀ یکره به کار رفته باشد و مراد این هست که خداوند تبارک و تعالی و شارع مقدس این مطلب را مکروه می‌داند. دو جا کره به خداوند نسبت داده شده، یکی در سورۀ توبه، آیۀ ۴۶.

«لا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ»

صحبت سر این است که بعضی افراد می‌آیند اجازه می‌گیرند که در جنگ شرکت نکنند، در این مورد آیۀ شریفه هست

«لا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللّهُ عَليمٌ بِالْمُتَّقينَ (44) إِنَّما يَسْتَأْذِنُكَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ في رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ(45)»

افرادی هستند که اینها اجازه می‌گیرند اینها به خدا و روز آخرت و قیامت معتقد نیستند و در قلب‌هایشان شک و شبهه وجود دارد. اینها اگر واقعا ارادۀ خروج داشتند و الآن که آمدند از شما اجازه گرفتند بهانۀ واقعی دارند، علت واقعی دارند َلأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً ، برای این خروجشان عُدّه تهیه می‌کردند. اینها اصلا از اوّل بنا نداشتند بیایند بیرون نه اینکه بنا داشتند.

«لكِنْ كَرِهَ اللّهُ انْبِعاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ»

بعد می‌گوید اصلا خدا هم دلش نمی‌خواست که اینها در این جنگ شرکت کنند. «كَرِهَ اللّهُ انْبِعاثَهُمْ» ناظر به امر تکوینی است، اصلا خدا دلش نمی‌خواست که، خوش نداشت که اینها در این جنگ حضور داشته باشند به خاطر همین «فَثَبَّطَهُمْ». البته این «فَثَبَّطَهُمْ» همان بحث همیشگی که در مورد یضل من یشاء هست امثال اینها که این چجوری با اختیار انسان سازگار هست و نسبت اینجور افعال به خدا که می‌گویند خدا موفقشان نداشته به این امر، نه اینکه مجبورشان کرده. علی ای تقدیر این کره، کره تکوینی است به این محل بحث ما ربطی ندارد.

آن چیزی که به محل بحث ربط دارد، سورۀ اسراء آیۀ ۳۸ هست. در اسراء آیات پشت سر همی یک سری نواهی وجود دارد.

«وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ»

«وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنى»

«وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتي حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ»

«وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتيمِ إِلاّ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ حَتّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلاً (34) وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقيمِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلاً (35) وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»

«وَ لا تَمْشِ فِي اْلأَرْضِ مَرَحًا»

بعد از تمام این نواهی می‌فرماید: «كُلُّ ذلِكَ كانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (38)»

در اینجا کلمۀ مکروه به کار برده که کل ذلک، حالا در بقیه‌اش که خیلی روشن هست که اینها محرم هست، «لا تَمْشِ فِي اْلأَرْضِ مَرَحًا» یعنی از سر خود بزرگ‌بینی کأنّ خدا من را یک بندۀ برتری قرار داده، یک شهروند ویژه قرار داده، ما دلیل نداریم این مشی این شکلی جائز باشد.

«لا تَمْشِ فِي اْلأَرْضِ مَرَحًا» یک معنایش این است که بگوید از تکبری که کأنّ خدا هم قادر نیست من را از این قدرتی که دارم بر کنار بدارد. شنیدم در کشتی تایتانیک در تبلیغاتش، کشتی تایتانیک بزرگ‌ترین کشتی مسافرتی تفریحی زمان خودش بوده و خیلی ماه‌ها قبل برای رزرو بلیتش برایش تبلیغات می‌شده. در تبلیغاتش گفته بودند حتی خدا هم نمی‌تواند این کشتی را غرق کند، این تعبیر حتی خدا هم. در همان اوّلین سفری که این کشتی انجام می‌دهد غرق می‌شود. خدا بعضی وقت‌ها یک چیزهایی را لجش می‌گیرد، خیلی صبر دارد خیلی تحمل دارد ولی بعضی چیزها را، من نازع الله ردائه این چیزهایی هست که خدا خیلی انگار لجش می‌گیرد نعوذ بالله. یک کسی اینجوری خودخواهی بخواهد «لا تَمْشِ فِي اْلأَرْضِ مَرَحًا» یعنی اینجور چیزها، یک معنایش این هست که در مقابل خدا گردنکشی بکند، گردن فرازی بکند.

یک جهت دیگر این است در مقابل مردم گردنکشی کند، بگوید من یک انسان برتر هستم، هر کار دلم بخواهد می‌کنم، به هر کسی بخواهم ظلم می‌کنم هیچ کسی هم مثل من نیست.

یا اینکه من مخلوق برتر خدا هستم، خدا فقط به من نظر ویژه دارد، به کس دیگر همچین نظری را ندارد.

همۀ اینها چیزهایی هست که محرم است، اینها اگر در قلب انسان باشد معفو است چه بسا، ولی وقتی در عمل به منصۀ ظهور می‌رسد آنها محرم هم هست هیچ دلیلی بر عدم حرمتش هم نداریم.

«كُلُّ ذلِكَ كانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (38)»

اینجا مکروه به معنای حرمت به کار رفته.

«كانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا» این قید سیئه به چه معنا هست من احتمال می‌دهم مراد از سیئه اشاره به این هست که اینهایی را که از روی علم و اختیار و آن شرائط تنجیز انجام گرفته باشد. چون اینها همه‌شان دو قسم ندارد، سیّئ و غیر سیّئ ندارد، چون دو قسم ندارد، سیّئ و غیر سیّئ ندارد.

«أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ»

همۀ این سیئه است،

«لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتي حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ»

اینها همه سیئه است، این شاید مراد از کان سیئه می‌خواهد اشاره بکند اگر اینها را بدون عذر شخصی انجام بدهد خداوند اینها را ناپسندیده قرار می‌دهد و مقدمه است برای اینکه بگوید خدا افراد را در جهنم قرار می‌دهد.

«مِمّا أَوْحى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلهًا آخَرَ فَتُلْقى في جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا (39)»

اینها مقدمه است برای اینکه اینها گناهانی است که خدا دوست ندارد و شما را که اگر این گناه‌ها را مرتکب بشوید به جهنم می‌برد و عذاب می‌کند. شاید مراد از سیئه این باشد.

کلمۀ کراهت در لغت به معنای ناپسندیده بودن یک کار است. ناپسندیده بودن هم در مورد مکروهات اصطلاحی هست، هم در مورد محرمات هست. سؤال این هست که کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها، ما قبلا در مورد لا احب و لا یحب الله و امثال اینها در روایات به این نکته اشاره کردیم و باز هم اشاره خواهیم کرد، آن این است که این تعبیراتی مثل ینبغی که بر جامع رجحان دلالت می‌کند این جامع رجحان اگر یک جایی شخصی را بخواهند تحریک کنند لفظ جامع را به کار ببرند این معنایش این است که تحریک به مرتبۀ شدید نیست، چون اگر تحریک به مرتبۀ شدید باشد نباید لفظ جامع را به کار ببرند، لفظ جامعی که قابلیت صدق بر ادنی مراتب رجحان دارد، اینکه لفظ جامع را به کار بردند نشانگر این است که حد رجحانش حد شدید نیست آن فصل ممیزش همان استحباب هست. در مورد کراهت هم همین هست آن طرفش هم همین است اگر قرار باشد شخصی را از کار زجر بکنند نمی‌گوییم این کار بد است، کار بد است در جایی گفته می‌شود که حرام نباشد، و الا اگر کار حرام باشد معنا ندارد که به آن جامعی هم که در مورد مکروه به کار می‌رود هم در مورد حرام به کار می‌رود آن را به کار ببریم، بنابراین اطلاق دلیل اقتضا می‌کند جایی که کلمۀ مکروه به کار رفته مراد کراهت اصطلاحی باشد. سؤال سر این هست که این آیۀ شریفه چطور اینجا مکروه را در حرمت به کار برده؟ پاسخ مطلب این است که اینجا کره در مقام زجر نیست، زجر قبلا داده شده، یعنی تمام آن نواهی قبلا نهی شدند. در مقام تأکید بر آن نهی‌ها، می‌گوید خداوند اینهایی که داریم نهی می‌کنیم خداوند خوشش نمی‌آید، مبغوض الهی هست، بنابراین مقدمه است برای اینکه بگوید شما را به خاطر انجام این کارها به عذاب مبتلا می‌کند. جایی که با کَرِهَ صرفا با کَرِهَ و کُرِهَ و مکروهٌ و یُکره بخواهد شارع از عمل زجر کند، زجر با عنوان جامع درست نیست. یعنی زجری که مراد آن مرتبۀ بالای زجر باشد و حرمت باشد، در موارد حرام نمی‌توان با عنوان جامع زجر کرد ولی به شرطی که آن مکروه در مقام زجر باشد، منحصرا با مکروه زجر شده باشد. ولی اگر زجر با الفاظ دیگر انجام شده باشد و این مکروه یا مکمل زجر باشد یا نتیجۀ زجر را می‌خواهد بیان کند و امثال اینها این مطلب دال بر کراهت اصطلاحی نیست.

در روایات زیادی کلمۀ کراهت به کار رفته ولی در مقام اصل زجر نیست، تعبیر انما یکره، مواردی که انما یکره به کار رفته اینها در جایی هست که اصل کراهت، اصل زجر مسلّم است، یا می‌خواهد علت زجر را بیان کند یا می‌خواهد مزجور را مشخص کند، مکروه را مشخص کند و الا در مقام بیان کراهت و زجر نیست، می‌خواهد بگوید یک کراهتی که در جای خودش روشن هست آن کراهت به چی تعلق گرفته، در اینجور موارد ظهور در کراهت اصطلاحی ندارد، البته ظهور در حرمت هم ندارد، این نکته را هم عرض بکنم. اینجا بحث این است که اصل مبغوضیت به دلیل دیگر ثابت شده است، حالا آن مبغوضیتی که به دلیل دیگر ثابت شده است مبغوضیت تنزیهی است یا مبغوضیت تحریمی است از جای دیگر باید استفاده بشود، این روایت در مقام زجر نیست، در مقام بیان مزجور است، مزجور عنه است. یا در مقام بیان علتش هست. حالا من یک سری روایاتی در این زمینه که هست بخوانم. بعضی از روایات در مقام بیان مزجور عنه است.

می‌گوید: «سَأَلْتُهُ عَنِ الثَّوْبِ الْمُعْلَمِ أَ يُحْرِمُ الرَّجُلُ فِيهِ قَالَ نَعَمْ إِنَّمَا يُكْرَهُ الْمُلْحَمُ‌»

ثوب مُعْلَم یعنی ثوبی که کناره‌هایش ابریشمی باشد، علم‌های ثوب ابریشمی باشد. می‌گوید اینکه در حاشیه‌های لباس با ابریشم پرچم کشیده باشند، نقش و نگار کرده باشند این اشکال ندارد. «إِنَّمَا يُكْرَهُ الْمُلْحَمُ‌»، آنکه لحمه‌اش یعنی تار و پودش آنها از ابریشم باشد آن اشکال دارد.

اینجا «إِنَّمَا يُكْرَهُ الْمُلْحَمُ‌» ظهور در کراهت ندارد بلکه به قرینۀ ظاهر سؤال «الثَّوْبِ الْمُعْلَمِ أَ يُحْرِمُ الرَّجُلُ فِيهِ» می‌گوید آیا جائز هست که انسان در ثوب معلم محرم بشود اما تجویز می‌کند در مقابل آن یعنی حرام است، در ثوب معلم جائز است به قرینۀ مقابل «إِنَّمَا يُكْرَهُ الْمُلْحَمُ‌» یعنی حرام است. «إِنَّمَا يُكْرَهُ الْمُلْحَمُ‌» قرینۀ بر این نیست که ما آن سؤال را به جهت کراهی حمل کنیم، نه «إِنَّمَا يُكْرَهُ الْمُلْحَمُ‌» یعنی یک امر مکروهی در ذهن سائل بوده یا در ذهن امام علیه السلام مشترک بوده بین ذهن امام و سائل، سائل خیال می‌کرده که مطلق استفاده از ابریشم در لباس احرام اشکال دارد. امام علیه السلام می‌فرماید که نه آن ابریشمی که به عنوان تار و پود لباس به کار برود آن اشکال دارد نه ابریشمی که برای لباس علم باشد، این یک مورد.

مورد دیگر: «إِنَّمَا يُكْرَهُ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَ السُّورَتَيْنِ فِي الْفَرِيضَةِ فَأَمَّا النَّافِلَةُ فَلَا بَأْسَ.»

اینجا یک نهی‌ای که به جمع بین سورتین تعلق گرفته می‌خواهد متعلق نهی را مشخص کند. می‌گوید متعلق النهی فریضه است نه نافله. اینجا در مقام اصل زجر از جمع بین سورتین نیست، مزجور عنه را می‌خواهد معین کند که فریضه است نه نافله. البته در مورد این روایت یک نکته‌ای وجود دارد که نکتۀ مهمی هست در روایت بعدی هم هست که ما در مورد این صحبت خواهیم کرد. آن این است که کلمۀ فلیس به بأسٌ، لا بأس. آیا لا بأس یعنی اینکه حرام نیست که در مقابلش یعنی حرام است. یا لا بأس یعنی هیچ گونه مبغوضیتی ندارد، نه مغبوضیتی تنزیهیه نه مبغوضیت تحریمیه، در نتیجه در مقابلش مفهومش این نیست که حرام نیست بلکه کراهت هم ندارد استفاده می‌شود یعنی مفادش این هست که نه حرام است نه مکروه است، بنابراین در مورد، اگر به قرینۀ مقابله مقابلش ممکن است مکروه باشد، اگر گفتیم که لا بأس یعنی حرام نیست، مقابلش می‌شود حرام است، اگر گفتیم لا بأس یعنی نه حرام است نه مکروه است آن طرفش یعنی یک نحو بغضی در موردش وجود دارد. این یک نکته‌ای هست در کل این بحث‌ها خیلی خیلی مهم هست تبیین اینکه مفاد لا بأس چی است. نفی الحرمة است یا نفی مطلق المبغوضیة. در نتیجه مقابلش حرمت است یا مطلق المبغوضیت است. حالا من فعلا آن چیزی که محور صحبتم هست بحث یکره‌اش هست، نسبت به آن لا بأسش بعدا صحبت خواهیم کرد.

اگر ما بگوییم که لا بأس دال بر نفی الحرمة هست بالمقابلة دال بر حرمت می‌شود آن مقابلش. بنابراین انما یکره ان یجمع بین السورتین فی الفریضة ابتداءً ما می‌خواهیم عرض کنیم تعبیر انما یکره دال بر کراهت اصطلاحی نیست این یک.

اگر لا بأس را به معنای نفی الحرمة بگیریم مقابلش می‌شود یعنی حرام است، به قرینۀ مقابله انما یکره اصلا حرمت ازش استفاده می‌شود نه تنها ظهور در کراهت ندارد ظهور در حرمت هم پیدا می‌کند.

روایت اوّلی که خوانم ثوب معلم، اصول ستة عشر، صفحۀ ۸۳ بود.

کافی، جلد ۴، صفحۀ ۳۴۲، رقم ۱۶.

روایت انما یکره ان یجمع بین السورتین، کافی جلد ۳، صفحۀ ۳۱۴، رقم ۱۰.

روایت بعدی این هست می‌گوید با امام صادق علیه السلام آمدیم، امام در گوشه‌های مسجد الحرام در یک جایی استراحت کردند، بعد سؤال کردم که مگر استراحت در مسجد الحرام اشکال ندارد؟ امام فرمودند انما یکره ان ینام فی المسجد الحرام الذی کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاما النوم فی هذا الموضع فلیس به بأس. آن قسمت‌هایی که بعدا اضافه شده آنها اشکالی ندارد.

کافی، جلد ۳، صفحۀ ۳۷۰، رقم ۱۱.

«سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْخَمِيصَةِ سَدَاهَا إِبْرِيسَمٌ وَ لَحْمَتُهَا مِنْ غَزْلٍ»

سدا به معنای پود است ظاهرا، لحمه یعنی تار. پارچه از یک تار و پود تشکیل می‌شود، تارش لحمه است، سدا پود. نصف این لباس اگر از ابریشم باشد امام علیه السلام فرمودند «لَا بَأْسَ بِأَنْ يُحْرَمَ فِيهَا إِنَّمَا يُكْرَهُ الْخَالِصُ مِنْهُ.»

جایی که هم ابریسم لحمه‌اش ابریشمی باشد هم سدا آن اشکال دارد. کافی، جلد ۴، صفحۀ ۳۳۹، رقم ۴.

«عَنِ الْمُحْرِمِ يُقَبِّلُ أُمَّهُ قَالَ لَا بَأْسَ هَذِهِ قُبْلَةُ رَحْمَةٍ إِنَّمَا يُكْرَهُ قُبْلَةُ الشَّهْوَةِ.» کافی، جلد ۴، صفحۀ ۳۷۷، رقم ۹.

انما یکره ان یجمع الرجل بین اسبوعین و الطوافین فی الفریضة فاما النافلة فلا بأس. کافی، جلد ۴، صفحۀ ۴۱۸، رقم ۱.

انما یکره القران فی الفریضة فاما النافلة فلا و الله فانه ما به بأس.

لا یکره ان یکون سدا الثوب ابریسما و لا زرزر، یعنی دکمه. سدای ثوب اشکال ندارد که این بحث احرام نیست، در حالت عادی. سدای ثوب و پود لباس اشکالی ندارد لباس ابریشمی باشد دکمه‌اش ابریشمی باشد، علمش ابریشمی باشد. علم یعنی نقش و نگارهایی که در حاشیۀ لباس دوخته می‌شود. و انما یکره المسمت من الابریسم، مسمت یعنی خالص. انما یکره المسمت من الابریسم للرجال و لا یکره للنساء.

اینجا هم در مقام بیان مزجور عنه و مزجور است، مسمت من الابریسم للرجال. یک نهی‌ای اینجا هست. این نهی متعلق رجال است اوّلا، متعلق نهی هم ابریشم خالص است. اینها دال بر کراهت اصطلاحی نیست، البته دال بر حرمت هم نیست باید از جای دیگر حرمتش هم استفاده کنیم. اینها در مقام بیان تعیین آن متعلق نهی است، خود نهی را کار ندارد. منهی و منهی عنه را می‌خواهد تعیین کند.

این یک سری چیزها.

یک سری موارد هست که در مقام بیان علت نهی هست، علت نهی را می‌خواهد بیان کند.

«إِنَّمَا يُكْرَهُ الِاحْتِبَاءُ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْظِيماً لِلْكَعْبَةِ.

احتباء نشستن خاصی هست یک نحو خاص نشستن هست.

می‌گوید احتباء در مسجد الحرام به این خاطر مکروه شده تعظیما للکعبة. حالا از ادلۀ دیگر باید فهمیده بشود که این احتباء در مسجد الحرام حرام است، مکروه است امثال اینها.

بعضی وقت‌ها هم هم انما یکره در مقام بیان متعلق نهی است هم در مقام علت نهی هست، مثل این روایت، لا بأس بالصلاة فی مسلخ الحمام، مسلخ یعنی سربینه، و انما یکره فی الحمام لأنه معو الشیاطین، صلاة در سربینۀ حمام لا بأس. آن کراهت و نهی‌ای که هست در مورد خود حمام است لأنه معو الشیاطین.

هم در مقام متعلق را دارد تعیین می‌کند که حمام است نه مسلخ الحمام، هم تعلیل می‌کند لأنه معو الشیاطین.

همچنین در این روایت سألته عن السبخه. سبخه یعنی زمین شوره‌زار. سألته عن السبخة ا یصلی الرجل فیها فقال انما یکره فیها من اجل انها فتک و لا یتمکن الرجل یضع وجهه کما یرید.

فتک یعنی ظاهرا تیز است یعنی آدم را، به خاطر اینکه تیز هست آدم نمی‌تواند پیشانی‌اش را درست آنجا قرار بدهد، همینجوری به خاطر تیزی.

ذیلش البته توضیح می‌دهد می‌گوید حالا اگر من دقیقا پیشانی‌ام را آنجا گذاشتم کاملا که قرار گرفت، می‌گوید حَسَنٌ. محاسن، جلد ۲، صفحۀ ۳۶۵، رقم ۱۱۲.

اینها مواردی هست به قرینه‌های خارجیه ظاهرش این هست که حرام هم هست چون سجده باید تمکن در سجده شرط است. ولی بعضی موارد هست که یکره به کار رفته در مقام بیان اینکه چه کسی برایش کراهت دارد، عرض کردم متعلق نهی را حالا یا منهی یا منهی عنه را می‌خواهد تعیین کند. یکی از موارد این روایت سألتُ ابا جعفر علیه السلام عن کسب الحجام فقال مکروه له ان یشارط و لا بأس علیک ان تشارط و تماکس انما یکره له فلا بأس علیک. حجام آن مکروه له ان یشارط، آن قیمت تعیین کند بر آن مکروه است، ولی تویی که می‌خواهی خودت را به دست حجام بسپاری تو مانعی ندارد که شروع کنی چک چک کردن و در قیمت بحث کنی، آن برایش مکروه است. اینجا مکروه له ان یشارط در مقام بیان، این را حالا باید دید این مکروه له ان یشارط را چجوری معنا می‌کنیم؟ اگر بگوییم در مقام اصل شاید هم در مقام اصل زجر باشد. عن کسب الحجام فقال مکروه له ان یشارط، برای او مکروه است که شرط کند.

اینجا کراهت چون در مقام اصل زجر است می‌گوید کسب حجام شرط درش مکروه است، اینجا مکروه اصطلاحی است ولی نسبت به آن طرف مقابل می‌گوید ولی برای تو این مکروهیت وجود ندارد، برای حجام مکروهیت وجود دارد برای تو، انما یکره له و لا بأس علیک اینجا در مقام بیان اینکه آن کراهت در مورد تو نیست.

یک نکته‌ای را اینجا من قبل از اینکه بقیۀ روایات این را بخوانم عرض بکنم در کل این روایاتی که ما داریم، یعنی بسیاری از این روایات کلمۀ یکره در مقابلش کلمۀ لا بأس به کار رفته که عرض کردم باید توجه کرد که لا بأس آیا مفادش نفی التحریم هست یا نفی مطلق المبغوضیة هست؟ ما هر یک از این دو تا را بگوییم، چه نفی تحریم بگوییم چه نفی مطلق مبغوضیت را بگوییم ظهور لا بأس این هست. از این ظهور می‌شود به قرینۀ صراحت یک عبارتی، به قرینۀ دیگری رفع ید کرد.

یک مطلبی مرحوم آقای حکیم دارند در کلمات بعضی بزرگان دیگر هم وجود دارد آن این است که به قرینۀ صدر در ذیل باید تصرف کند، اگر ظهور صدر دلیل در یک مطلبی باشد در ذیل دلیل مطلب دیگری باشد این صدر قرینۀ تصرف در ذیل است دون العکس. یک همچین ادعایی را مرحوم آقای حکیم مطرح فرمودند. حاج آقا می‌فرمودند نه اصلا این مطلب هیچ وجهی ندارد باید دید کدامشان اقویٰ ظهورا هست و بلکه خیلی وقت‌ها قرائنی که در کلمات آورده می‌شود ذیل است، رأیت اسدا یرمی، یرمی قرینه است بر اینکه مراد از اسد رجل شجاع است، به دلیل اینکه رمی توسط شیر بیشه غیر طبیعی است، خود همین یرمی که ظهور قوی دارد در اینکه مراد از رمی رمی با تفنگ است و رمی به وسیلۀ انسان هست، قرینه هست برای اینکه اسد معنای مجازی اراده شده، برعکس نمی‌کنیم چرا برعکس نمی‌کنیم؟ به دلیل اینکه یرمی ظهورش قوی‌تر است، ظهور یرمی قوی‌تر هست از ظهور اسد در ارادۀ آن شیر بیشه از این لفظ. بنابراین در کل این بحث‌ها این پیشفرض را ما باید بهش توجه داشته باشیم که ما آن مبنایی که آقای حکیم دارند که صدر را قرینۀ بر تصرف در ذیل قرار می‌دهیم، یا مثلا یک مبنایی از بعضی کلمات مرحوم آقای نایینی استفاده می‌شود که ایشان می‌گویند قرینه فضلۀ کلام هست، آن چیزی که فضلۀ کلام هست قرینه است و ذو القرینه آن چیزهای اصلی. اینها هیچگونه شواهدی نداریم، اینها ادعاهایی هست که ادعاها و کبریات بلا دلیل هست. بنابراین در کل این بحث‌ها که ما بحث را دنبال می‌کنیم از اینجور قواعدی که وجود دارد را کنار می‌گذاریم.

ما در بحث یکره یک مرحله بحث این داریم که آیا یکره ظهور در کراهت اصطلاحی دارد یا ندارد؟ ما عرضمان این هست که یکره در جایی ظهور در کراهت اصطلاحی دارد که در مقام زجر باشد ولی در مقامی که زجر مفروغ عنه باشد نهی مفروغ عنه باشد و روایت در مقام تعیین منهی یا منهی عنه باشد یا علة النهی باشد این سه مورد یا جایی که یکی دو جهت از اینها را داشته باشیم ظهور کراهت در کراهت اصطلاحی نیست، می‌تواند حرمت باشد، می‌تواند کراهت اصطلاحی باشد و خیلی جاها البته قرائن دیگری در کلام وجود دارد که این کراهت را ظهور حرمت بهش می‌دهد، ولی خود کراهت در اینجور موارد ظهور در کراهت اصطلاحی ندارد. ادامۀ بحث ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد